

نامه انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده علوم دانشگاه اصفهان به

خاتمی : آقای خاتمی دیگر کف نمی زنیم چون کف زدن را با شما

آموختیم . همچنان که آلت دست شدن را با شما آموختیم !

سلام آقای خاتمی نه بمانند پیش .

سلام آقای خاتمی!

در این زمستان سرد ناجوانمرد این روزهای امید ایران زمین بار دیگر ولی بدون امید و چشم انتظاری ، دست به قلم بردیم تا با شما سخن گوئیم. هر بار درد دل می کردیم و کمک می خواستیم اما این بارنامه مان پر است از ملامت یا تاسف بر خیانت. شنیدیم شما رادر دانشگاه تهران ((هو))کردند. نمی گوئیم بد کردند یا خوب. شاید سالها پیش باید این کار را می کردند. این نیز تسکینی برای ثانیه ای بیش نیست. مطمئنا می دانستید و آمدید. این هم از سیاستهای اقتضا شده در جلسات تفاهمتان بود؟ یا نبود؟ از نفرین و ناله های این مردم که زمانی نام ((دیگران)) بود و حالا نام شما و ((دیگران)) است خبر دارید؟ حتما دارید. صدای شکستن دلهای مایوس بیش از هزاران هزار ایرانی را می شنوید؟ مطمئنا می شنوید. از ما بازیچگان که این روزها تنفسمان شده ندامت اطلاعی دارید؟ مگر می شود نداشته باشید؟ دارید...

آقای خاتمی دیگر کف نمی زنیم چون کف زدن را با شما آموختیم همچنان که آلت دست شدن را با شما آموختیم. می دانید چه کردید؟ اگر نمی دانید بگذارید بگوئیم چه کردید. این قفس را تنگ تر کردید. دلیل بر ستم آوردید. جلوداران را ((یاران فدائی))کردید. امید یک ساله را پنج ساله کردید و اما بعد سرش را بریدید. خدا می داند چه زمانی بار دیگر متولد خواهد شد. آقای خاتمی بخدا ما دیگر هیچ نمی خواهیم. دیگر قلم نمی خواهیم. آزادی نمی خواهیم. دانشگاه نمی خواهیم. هیچ نمی خواهیم. اما این مردم چه؟ این مردم را می بینید؟ بدبختی و فلاکت این قوم را می بینید؟ آقای خاتمی کودکان چند ساله را می بینید

که گدائی می کنند. می بینید که در این سرمای جان و استخوان سوز تا نیمه های شب اشک می ریزند و چسب می فروشند؟! اشک می ریزند و دعا می فروشند؟! اشک می ریزند و فال می گیرند؟! فال بد فام و تیره و تار زندگی شومشان را می گیرند و پنجاه تومان می فروشند. آقای خاتمی شب چگونه سر بر بالین می گذاری؟ چگونه؟...

این همان کفر نیست که دولتمردان و حاکمان این سرزمین با نام اسلام آوردند که آدمی با نگرستن به این کودکان در حکمت خدای ازلی و ابدی خویش هم تامل کند؟ این جوانان اینگونه بی دین بودند. شما شریک نیاوردید، دین و ریسمان نجات این بندگان را بی ارزش ساختید. وای بر شما! وای بر شما و ((دیگران)) که اینگونه با دین و شریعت، خواسته و یا ناخواسته بازی کردید. آقای خاتمی قرآن می خوانید؟ ((دیگران)) چه؟

قرآن کلام مقدس و تنها مامن و آرامش قلبهای این مردم سرگشته را می خوانند؟ می دانید که کلام پیامبر(ص) و امامان(ع) چه بود که فرمودند ((فقر، ریشه کفر است)). اگر خوانده اید حتما مومنانی نادانید که اینگونه کلام الله را به تمسخر گرفته اید. این روسپیان ایرانی را نمی بینید که برای تکه نانی خودفروشی می کنند؟! حق دارند می کنند. اگر نکنند باید بمیرند. این کودکان بی پناه، این مردان و زنان که هنوز نمی دانند زندگی چیست که شماییان به راحتی آن را ملعبه قرار داده اید برای آنچه که هنوز هم بدرستی ندانسته ایم چیست؟ این اسلام محمد نیست. خداوند هیچ کدام از شماییان را نخواهد بخشید. یادتان می آید بنیانگذار مرحوم انقلاب چه گفتند ((که ما پول نفت را در خانه شما مردم ایران به خودتان خواهیم داد)). حتی کلام او را به راحتی زیرپا نهادید. ما نمی گوئیم ((آقازاده ها))، ما می گوئیم: ((آقاها)) کاش دین داشتید! کاش اندکی دین داشتید. فقط اندکی...

این جماعت بیچاره است. آزادی نمی خواهد. قلم نمی خواهد. تریبون و منبر نمی خواهد. بخدا نمی خواهد. این جماعت نان می خواهد. این جماعت گرسنه است. سرگردان است. بیمار است و در بستر مرگ توانایی خرید یک قرص را ندارد. ندیده اید آنهایی را که شش ماه به شش ماه، چند گرم گوشت می خورند؟! ندیده اید آنهایی را که از نداری، توانایی تهیه اولیه ترین نیازهای خوراکی، پوشاکی و حتی درمانی را ندارند؟! آنهایی که حتی در

بیمارستان های این مملکت راهشان نمی دهند چه رسد که معالجه شان هم کنند. این مردم خسته اند. گرسنه اند. بیمارند. این مردم در انتظار مرگ تدریجی اند. این است مفهوم حیات؟ شاید می ترسید! می ترسید که اگر نانشان دادید ، آزادی بخواهند و ...

اگر اینچنین است این شمايید که آمریکایی و انگلیسی هستيد نه آنانی که به این جرم زندانهایتان را با آنها پر کرده اید. مردم ، شما و ((دیگرانتان)) را نخواهند بخشید. خداوند شما را نخواهد بخشید. این روزها دیگر مردم می خواهند غرور شکسته ((ایرانی بودنشان)) را ترمیم کنند. این مردم در کوچه های بی گناه و بی رمق این سرزمین دارند لعنت می فرستند بر ایرانی بودنشان و حسرت می خورند که چرا ((داریوش کبیر)) ایرانی بود .

آقای خاتمی شما هم دارید می روید و دیگری می آید. ما با او نیز قهریم که هنوز نیامده اما تو از قول ما در گوش او آرام زمزه زمزه کن : ((این مردم، گرسنه اند...)). اگر می خواستیم بیشتر حرف بزنیم ، سخن بسیار است ولی می دانیم که سودی ندارد. شاید این نامه را بیشتر به این دلیل نوشتیم که هم حرفهای مردمان را بزنیم و هم به آنها بگوییم که درد شما را کسی می فهمد که ازجنس خود شماست و هنوز به هزاران هزار جهل یا قدرت آلوده نشده است. ما می خواهیم تمدن مان را از نو بسازیم. آقای خاتمی اگر انسان هستيد برای لحظه ای منصف باشید. کاش پس از این همه سال قلم بر می داشتيد و یک برگ کاغذ ، با مردم سخن هایی می گفتيد که حتی یک جمله اش را در ((نامه ای برای فردا)) مردم می خواستند ببینند و ندیدند. شاید بعد کسی بود که می گفت: ((خاتمی، خیانت نکرد)).

زنده باد مردم .

انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده علوم دانشگاه اصفهان
